

باغیان و چگونگی برخورد حکومت اسلامی با آنان

شعبان حق پرست

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

گروه علوم اسلامی

کلمه باغی از ریشه «بغی» و این کلمه در لغت و در اصطلاح فقهی معانی مختلف دارد:

۱ - معنای لغوی بغی، این کلمه در لغت به معانی زیر آمده است:

الف - از حد تجاوز کردن - پس باغی به شخصی گفته می شود که از حدود مشخص شده، تجاوز کند. بی جهت نیست که عرب به زن فاجره، بغی می گوید چرا که از حدود مشخص شده از جانب خداوند تجاوز کرده و پا را فراتر می نهد. در قرآن کریم آمده است: **وَاِنَّا اُخْتٌ هَارُونَ... وَ مَا كَانَتْ اُمَّكَ بَغِيًّا**^۱ به حضرت مریم گفتند: ای خواهر هارون... مادرت زن بدکاره ای نبود.

ب - ظلم و ستم - در این معنا، به ظالم، باغی گفته می شود. در تاریخ آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در زمان حیات عثمان یاسر به او فرمود: **يَا عَثَارُ. تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ**، ای عثمان، گروه ظالم و ستمکار، تو را خواهند کشت که مراد معاویه و طرفداران او بودند که

در جنگ صفین، آن صحابی بزرگوار و یاور علی علیه السلام را به شهادت رساندند.

ج - برتری جویی و استعلاء - بر اساس این معنا، باغی کسی است که در روی زمین، برتری جویی می‌کند؛ به عنوان مثال، فرعون، باغی بود چرا که می‌گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۱ من خدای بزرگ شما هستم.

د - طلب کردن چیزی - چنان که در سوره آل عمران آمده است: «أَفَتَعْتَبِرُ دِينَ اللَّهِ يَتْلُونَ»^۲ آیا آنها غیر از آیین خدا می‌طلبند. و در روایتی از پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است: «طَلَبَ الْعِلْمِ قَرِيبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِلَّا إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ»^۳ فراگیری علم و دانش بر هر مسلمانی واجب است، آگاه باشید که خداوند طالبان علم و جویندگان دانش را دوست می‌دارد.

البته ماده بغی در باب افتعال بیشتر در معنای طلب استعمال می‌شود. بنابراین، از نظر معنای لغوی، باغی به کسی گفته می‌شود که متجاوز، ظالم، برتری جو و طالب باشد. مخفی نماند که اصل معنای بغی، همان از حد تجاوز کردن است.^۴

۲ - معنای اصطلاحی بغی:

با توجه به تعریفهای مختلفی که برای باغی شده، می‌توان گفت: باغیان، دسته و یا گروهی هستند که بر ضد امام معصوم (ع) و یا امام عادل خروج کنند و قصد براندازی حکومت او را داشته باشند.

در زیر به چند نمونه از تعریف بغی که در کتب فقهی شیعه آمده است، اشاره می‌کنیم:

۱ - نازعات، ۲۴.

۲ - آل عمران، ۸۳.

۳ - اصل کافی، کلینی، ج ۱، صفحه ۳۱.

۴ - مجمع البحرین، طریحی، کشف اصطلاحات الفنون، تهانوی، نهاییه، ابن اثیر. المعجم الوسیط و جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی.

۱- كُلُّ مَنْ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ غَادِلٍ وَ نَكَثَ بَيْعَتَهُ وَ خَالَفَهُ فِي أَحْكَامِهِ فَهُوَ بَاغٍ^۱. آنان که بر امام عادل خروج کرده و بیعتش را شکستند و در دستوراتش با او به مخالفت برخاستند، باغی هستند.

۲- وَالْبَاغِي هُوَ مَنْ قَاتَلَ إِمَامًا غَادِلًا^۲. باغی به کسی گفته می‌شود که با امام عادل به جنگ بپردازد.

۳- وَالْبَاغِي كُلُّ مَنْ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ غَادِلٍ^۳. باغی، کسی است که بر امام عادل خروج کند.

۴- كُلُّ مَنْ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ غَادِلٍ فَهُوَ بَاغٍ^۴. کسی که بر امام عادل خروج کند، باغی است.

۵- الْبُغَاةُ وَ هُمْ كُلُّ مَنْ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ غَادِلٍ^۵. باغیان کسانی هستند که بر امام عادل خروج

کنند.

۶- مَنْ خَرَجَ عَلَى الْمُعْصُومِ مِنَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَهُوَ بَاغٍ^۶ کسی که بر امام معصوم (ع)

خروج کند، باغی است.

به طور کلی این عبارت در تعریفهای بالا مشترک است که باغیان کسانی هستند که در برابر

امام عادل، دست به خروج و قیام می‌زنند.

قیودی که در تعریف باغی مورد توجه می‌باشد، به شرح زیر است:

الف - خروج آنها دسته جمعی است نه انفرادی.

بنابر این به چند نفر انگشت شمار که سلاح به دست گیرند، باغی اطلاق نخواهد شد؛ چنان

که شیخ طوسی، ابن ادریس حلی و ابن حمزه طوسی، دسته جمعی بودن را معتبر دانسته و

۱ - نهاییه، شیخ طوسی، به نقل از الینابیع الفقهیه ج، ص ۱۹ / سرائر، ابن ادریس حلی، به نقل از ینابیع، صفحه ۱۷۳.

۲ - فقه القرآن، راوندی، به نقل از ینابیع، صفحه ۱۴۳.

۳ - وسیله، ابن حمزه طوسی، به نقل از ینابیع، صفحه ۱۹۵.

۴ - قواعد الاحکام، علامه حلی، به نقل از ینابیع، صفحه ۲۶۷.

۵ - تبصرة المتعلمین، علامه حلی، به نقل از ینابیع، صفحه ۸۱.

۶ - لمعه، شهید اول، به نقل از ینابیع، ص ۲۷۵.

گفته‌اند: تعداد باغیان، باید آنقدر زیاد باشد که مقابله با آنها و از هم پاشیدن و متفرق کردنشان جز با به راه انداختن سپاه و جنگ میسر نباشد. استدلال آنها این است که حضرت علی (ع)، پس از دستگیری عبدالرحمن بن ملجم مرادی (لعنة الله)، دستور داد تا به او نیکی کنند و فرمود: **وَإِنْ بُرِّئْتُ فَأَنَا أَوْلَى بِأَمْرِي، وَإِنْ مِثٌّ فَلَا تُمِثُّوْا بِهِ.** اگر از زخم شمشیر سلامت یافتم، خود می‌دانم که چه کنم و اگر از دنیا رفتم او را مثله نکنید.

دلیل بر اینکه به یک یا چند نفر انگشت بشمار نمی‌توان عنوان باغی نهاد، چند امر است: اول اینکه فقهای شیعه، احکام باغیان را در کتاب جهاد، تحت عنوان جهاد دفاعی داخلی مطرح نموده‌اند و معلوم است جهاد در معنای فقهی خود دارای تعریف خاصی است که معمولاً با لشکرکشی و بسیج نیرو و ... همراه است و قهراً برخورد با یک نفر همانند ابن ملجم، جهاد اصطلاحی فقهی نخواهد بود.

دوم، اینکه همانگونه که در عبارت بالا آمده است، اگر فردی چون ابن ملجم، باغی بود، باید بلافاصله بعد از مجروح ساختن حضرت، به قتل برسد چرا که کیفر باغی، چیزی جز مرگ نیست. اما می‌بینیم که حضرت فرمود تا زمانی که زنده‌ام، کاری با او نداشته باشید و اگر از دنیا رفتم او را مثله نکنید. اینکه ابن ملجم بعد از شهادت حضرت به قتل رسید، از روی قصاص بوده است. البته فقهای چون شهید اول و شهید ثانی در لمعه و شرح لمعه معتقدند که دسته جمعی بودن، در صدق باغی شرط نیست و فرق نمی‌کند چه یک نفر باشد مانند ابن ملجم و چه بیشتر از یک نفر مانند اهل جمل و صفین، در هر صورت باغی نخواهند بود.^۱

ب - خروج آنها بر ضد امام معصوم (ع) یا امام عادل است.

در اینکه مراد از امام تعریف فقهی باغی، چه کسی است، آیا منظور امام عادل است یا امام معصوم (ع)، میان فقهای شیعه اختلاف وجود دارد، عده‌ای چون شهید اول و شهید ثانی در لمعه و شرح لمعه و صاحب جواهر، شیخ محمدحسن نجفی در کتاب ارزشمند جواهر الکلام، معتقدند که مراد امام معصوم (ع) است، ولی بعضی مانند شیخ طوسی در نهایه و محقق حلی در شرایع الاسلام، چنین اعتقادی ندارند، عبارت این دو بزرگوار در دو کتاب فوق چنین

۱ - جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی، ج ۲۱، ص ۳۲۲ / شرح لمعه، شهید ثانی، ج ۲، صفحه ۴۰۷.

است:

كُلُّ مَنْ خَرَجَ عَلَيَّ اِمَامٍ غَادِلٍ وَ تَكَّتْ بِيَعْتَهُ وَ خَالَفَهُ فِي اَحْكَامِهِ فَهُوَ بَاغٍ^۱ هر کس که بر امام عادل خروج کند و بیعتش را بشکند و در دستوراتش با او به مخالفت برخیزد، باغی است.

«يَجِبُ اِنْ تَلَّ مَنْ خَرَجَ عَلَيَّ اِمَامٍ غَادِلٍ اِذَا تَدَبَّ اِلَيْهِ اَلْاِمَامُ عُمُوْمًا اَوْ خُصُوْمًا اَوْ مِنْ نَصَبِهِ اَلْاِمَامُ»^۲

جنگ با کسی که بر امام عادل خروج کرده، واجب است در صورتی که امام به صورت عمومی یا خصوصی دستور جنگ با او را صادر کرده باشد یا شخص منصوب از جانب امام چنین دستوری داده باشد. در کتاب «در اسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة» پیرامون تعریف باغی، قید امام عادل، ترجیح داده شده است.

اگر قید امام معصوم (ع) در تعریف بیاید، باید بگوییم که در عصر غیبت حضرت ولی عصر (عج)، اگر حکومت اسلامی به رهبری امام عادل تشکیل شود کسانی که بر ضد او خروج می‌کنند، مصداق باغی نخواهند بود، بلکه باید با عنوانهای دیگری مانند محارب با آنها برخورد کرد. اما اگر قید امام عادل را ملاک قرار دهیم، هم زمان معصوم (ع) و هم زمان غیبت را در بر می‌گیرد. بر این اساس، اگر در عصر غیبت، امام عادل حکومت اسلامی تشکیل دهد و عدوئی بر ضد او دست به قیام زنند، باغی خواهند بود لذا می‌بینیم امام خمینی ره در مواردی صدام و حزب بعث را باغی تلقی فرموده‌اند. که ذیلاً عبارات ایشان نقل می‌گردد:

باغی در کلام امام خمینی (رضوان الله علیه)

اینک که به فضل الهی، ۱۴ سال از عمر حکومت اسلامی ایران می‌گذرد، شایسته است روشن سازیم، با توجه به تجاوزات نظامی مختلفی که از طرف اجانب و اشار نسبت به این نظام مقدس صورت گرفته است، آیا می‌توان گفت که بعضی از این تجاوزات، مصداق باغی بوده‌اند یا خیر؟

۱ - نهایی، شیخ طوسی، صفحه ۳۹۶.

۲ - شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، صفحه ۳۶۶.

در جواب به این سؤال، باید دید که آیا بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران، حضرت امام خمینی (رضوان الله علیه) در طی این مدّت، از این عنوان استفاده کرده‌اند یا خیر؟ با تفحصی که در کتابهای آن حضرت به عمل آمد، تنها در «صحیفه نور» که مجموعه رهنمودهای ایشان است، در دو مورد به این کلمه در قبال تجاوز صدام اشاره کرده‌اند.

۱ - پس از تجاوز صدام به جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی در جمع سفیران کشورهای اسلامی، بیانات زیر را ایراد فرمودند. نکته قابل توجه در این سخنان آن است که حضرت امام، صدام ملحد را باغی دانسته و از آیه ۹ سوره حجرات استفاده کرده است:

«ما الآن در یک روزی مجتمع هستیم که دولت صدام، دولت غاصب صدام بدون یک عذر موجهی در بین تمام دول عالم، بدون اطلاع و بدون سابقه از دریا و هوا و زمین هجوم کرد بر ایران و به خیال خودش می‌خواست که کشورگیری کند و خلافت مسلمین را یک آدمی که به اسلام اعتقاد ندارد، ریاست مسلمین را به دست بگیرد و مع‌الأسف در عین حالی که در قرآن کریم است که اگر دو طایفه‌ای از مسلمین با هم اختلاف کردند شما مصالحه بدهید بین آنها را و اگر چنانچه یکی از آنها باغی باشند و طاغی باشند، با او قتال کنید تا اینکه سر نهد به احکام خدا. کدام یک از کشورهای اسلامی بررسی کردند در اینکه طاغی و باغی کیست و آن کسی که هجوم کرده است کیست تا اینکه همه به امر خدا با او مقاتله کنند؟ بر کدام مملکت اسلامی پوشیده است این معنا که صدام به ما بغی کرده است و صغیان کرده است و ظلم کرده است و هجوم کرده است؟ چرا ممالک اسلامی به آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: «فَقَاتِلُوا آلَ تَيْبِئِ حَتَّى تَبْغِي إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» چرا عمل نمی‌کنند؟ مع‌الأسف بعضی از ممالک اسلامی یعنی ممالکی که دولتهایشان به اسم اسلام بر آنها حکومت می‌کنند، در عین حالی که می‌بینند که او طغیان کرده است و هجوم کرده است بر یک مملکت اسلامی بدون جهت، بدون یک حجت، با او اعلام موافقت می‌کنند یا بعضی پشتیبانی می‌کنند. ما باید مشکلات اسلامی را در کدام نقطه عالم طرح کنیم و حل کنیم؟ مسلمین عالم باید مشکلاتشان را در چه محفلی حل بکنند؟ در محافل بین‌المللی که دستاورد دولتهای بزرگ است؟ در آن محافلی که به اسم اسلام است لکن اثری از اسلام در آن نیست؟ باید مملکت ایران شکوای خودش را به چه مقامی عرضه کند؟ ملّتی که مورد هجوم واقع شده است بدون عذر، باید با کی طرح کند این مطالب را؟ با

کدام یک از دولتها این مسأله را طرح کند؟ بر همه دولتهای اسلامی به نص قرآن واجب است که مقابله کنند با دولت عراق تا برگردد به ذکر خدا و امر خدا.^۱

۲ - در ۱۳۶۰/۱۲/۲۴ نیز در دیدار با گروهی از پرسنل هوانیروز و کارداران و سرکنسولان وزارت امور خارجه چنین فرمود:

«... ما می‌گوییم که به همه کشورهای اسلامی و همه کشورهای غیر اسلامی، تمام کشورهای عرب و غیر عرب ما می‌گوییم که ما حکم را قرآن قرار می‌دهیم، قرآن کتاب آسمانی مسلمین است، طایفه یا طایفه دیگری ندارد. ما حکم را قرآن قرار می‌دهیم، ما یک آیه‌ای از قرآن کریم را حکم قرار می‌دهیم و عقلای عالم، اشخاصی که می‌خواهند صلح بدهند ما را، با همین یک آیه عمل بکنند و ما قبول داریم، صدام هم که می‌گوید و خودش اقرار می‌کند که من مسلمان هستم، در عین حالی که ما بعید می‌دانیم، این قرآن است، سایر کشورهای اسلامی هم که می‌گویند که ما، ملتها قرآن را قبول دارند، حتماً دولتها هم می‌گویند ما به قرآن اعتقاد داریم، بیایند بنشینند، نماینده بفرستند، ما قرآن کریم را باز می‌کنیم، سوره حجرات را باز می‌کنیم و یک آیه از آیات سوره حجرات را برایشان می‌خوانیم. می‌گوییم بیایید به این عمل کنید. در آن آیه این است که اگر دو طایفه‌ای از مؤمنین با هم جنگ کردند، شما صلحشان بدهید و اگر یک طایفه‌ای از اینها تجاوز به طایفه دیگر کرد، همه‌تان مکلفید که با او قتال کنید، جنگ کنید تا اینکه به اطاعت خدا برگردد. وقتی به اطاعت خدا برگشت صلح کنید به عدالت، به قسط. ما می‌گوییم به دنیا که بیایید ببینید که ما در خاک عراق یا عراق در خاک ماست؟ اگر ما در خاک عراقیم، شما با ما جنگ کنید و اگر عراق در خاک ماست به حسب قرآن کریم تجاوز کرده، و فته باغیه است و فته باغیه را باید با او قتال کنید، ما از قتال شما هم گذشتیم و امیدی به این نداریم لااقل محکوم کنید، اگر به قرآن عمل نمی‌کنید که قتال کنید و او را با سر نیزه بیرون کنید از کشور اسلامی، لااقل محکوم کنید او را و اگر محکوم هم نمی‌کنید لااقل بی صدا باشید، بی طرف باشید، چه شده اینها را که نه به قرآن اعتنا دارند و نه به حکم عقل اعتنا

دارند و نه به مسائل بین‌المللی، به هیچی اعتنا ندارند، هر روز یک شایعه درست می‌کنند.^۱
ج - قیام آنها، رنگ سیاسی دارد و هدف اصلی آنها، براندازی حکومت اسلامی و از بین بردن حکومت امام مسلمین است.

بنابر این، صرف شورش نمی‌تواند مصداق بغی پیدا کند. بلکه اگر به منظور ایجاد ترس و وحشت در جامعه اسلامی و نشر فساد و دستیابی به اغراض دنیوی دست به شورش زده باشند. مصداق مفسد فی الارض و محارب خواهند بود.

د - منظور از کلمه خروج^۲ در تعریف فقهی باغی، قیام مسلحانه است.

در کتب فقهی، گاه و بیگاه به این مطلب اشاره شده است؛ به عنوان مثال در «فقه القرآن» راوندی آمده است: «الْبَاغِي هُوَ مَنْ قَاتَلَ إِمَامًا غَادِلًا»^۳ معلوم است که کلمه قتال، به معنای جنگ و کارزار است و همچنین در «انتصار» سید مرتضی آمده است: «مَنْ حَارَبَ الْإِمَامَ الْغَادِلَ وَبَغَى عَلَيْهِ»^۴ در این عبارت کلمه بغی بر حرب عطف شده و مراد از بغی جنگ است. بنابر این صرف سرپیچی از فرمان امام، بغی نخواهد بود. البته جای این سؤال هست که اگر عده‌ای با تشکیلات خاصی برای دست زدن به قیام مسلحانه آماده شوند و اسلحه و تجهیزات لازم را فراهم آورند و به اصطلاح بخواهند دست به کودتا زنند، آیا حکومت اسلامی می‌تواند قبل از قیام آنان به عنوان باغی با آنها برخورد کند یا خیر؟

با تعریفی که ما به دست دادیم. جواب منفی است. البته معنای این مطلب، این نیست که نتوان با آنها برخورد کرد، بلکه باید گفت که فلسفه تشکیل دایره استخبارات در حکومت اسلامی یکی همین است که هر توطئه‌ای قبل از بروز و در نطفه، خفه و سرکوب شود.

۱ - صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۷۷، تاریخ ۲۴ / ۱۲ / ۱۳۶۰.

۲ - در لغتنامه دهخدا آمده است: خروج کردن: مصدر مرکب است و به معنای بیرون آمدن بر، به جنگ و خلاف برخاستن، شورش کردن، به ضد کسی برخاستن، و با استفاده از رساله «بغاة» از آقای سید مهدی خاموشی.

۳ - فقه القرآن، راوندی، به نقل از ینابیع، صفحه ۱۴۳.

۴ - انتصار، سید مرتضی، به نقل از ینابیع. صفحه ۱۹.

ه- آیا شرط باغی بودن عده‌ای آن است که اهل تأویل باشند یا خیر؟ در میان فقهای شیعه اختلاف وجود دارد. عده‌ای مانند شیخ طوسی، ابن حمزه و ابن ادریس معتقدند که آنها باید اهل تأویل باشند ولی صاحب جواهر می‌گوید: من دلیلی بر این مطلب نیافتم بلکه خلاف آن را در بر خورد علی (ع) با اهل حمل و صفین می‌بینم که اهل تأویل نبودند و شبهه‌ای برای آنها وجود نداشت. البته خوارج نهران، اهل تأویل (هر چند باطل) بودند. چنانکه علی (ع) فرق این دو طایفه را اینگونه بیان داشت: **لَنَا تُفَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ**. خوارج نهران که به دنبال حق بودند ولی به خطا رفتند با اهل صفین که دنبال باطل بودند و به آن رسیده بودند، یکی نیستند.

یک نکته:

با تفحصی که در مجمع القوانين جزایی به عمل آورده‌ایم، روشن شد که از عنوانی به نام باغی، هیچ بحثی به میان نیامده و به جای باغی، از حدّ محارب سخن به میان آمده و بندهای قانونی آن بیان شده است. برای نمونه، چند ماده از آنها را در زیر یاد آور می‌شویم:

ماده ۱۹۸ - هر گروه یا جمعیتی متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند، تمام افراد و هوادارانی که موضع آن گروه یا جمعیت را می‌دانند و به نحوی در پیشبرد اهداف سازمان فعالیت و تلاش مؤثر دارند محاربند، اگر چه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند.

تبصره - جبهه متحدی که از گروه‌ها و اشخاص مختلف تشکیل شود، در حکم یک واحد است.

ماده ۱۹۹ - هر فرد یا گروه که طرح براندازی حکومت اسلامی را بریزد و برای این منظور اسلحه و مواد منفجره تهیه کند و نیز کسانی که با آگاهی و اختیار، وسایل و اسباب کار و سلاح در اختیار آنها بگذارند، محارب و مفسد فی الارض هستند.

با توجه به این بندها، به نظر می‌رسد که از دیدگاه نویسندگان این قانون، باغی همان محارب است و کیفر محارب را دارد، چنان که در ماده ۲۰۲، کیفر محارب به صورت زیر آمده است:

ماده ۲۰۲ - حد محاربه و افساد فی الارض یکی از چهار چیز است: ۱ - قتل ۲ - آویختن

به دار ۳ - قطع دست راست و پای چپ ۴ - تبعید. انتخاب هر یک از امور چهارگانه به اختیار قاضی است ولی در صورتی که اجرای بعضی از مجازاتها دارای مفسده‌ای باشد، نمی‌تواند آن را انتخاب نماید، خواه کسی راکشته یا مجروح کرده یا مال او را گرفته باشد و خواه هیچک از این کارها را انجام نداده باشد.^۱

اما چه عللی می‌تواند باعث شده باشد تا قانونگذاران ما تنها دربارهٔ محارب و حد او مواد قانونی را از فقه شیعه استخراج و تدوین کرده باشند و حتی اشاره‌ای هم به باغی نداشته باشند، با آنکه می‌دانیم باغی و محارب فرقه‌های آشکاری دارند که از جمله آنها موارد زیر است:

۱ - تعریف محارب و باغی با هم فرق دارد؛ در زیر به چند نمونه از تعریف قهقی محارب اشاره می‌کنیم:

الف - الْمُحَارِبَةُ هِيَ تَجْرِيدُ السَّلَاحِ بَرًّا أَوْ بَحْرًا، لَيْلًا أَوْ نَهَارًا، بِأَخَاقِةِ النَّاسِ فِي مِصْرٍ كَانَ وَ غَيْرِهِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى قَوِيٍّ أَوْ ضَعِيفٍ^۲ محاربه عبارت است از برهنه کردن سلاح، چه در خشکی باشد یا در دریا، شب باشد یا روز، به منظور ترساندن مردم، در شهر باشد یا غیر آن، از جانب مرد باشد یا زن، قوی باشد یا ضعیف.

ب - الْمُحَارِبُ هُوَ كُلُّ مَنْ جَرَّدَ أَوْ جَهَّزَهُ بِأَخَاقِةِ النَّاسِ وَ إِزَادَةَ الْأَفْسَادِ فِي الْأَرْضِ فِي بَرٍّ كَانَ أَوْ فِي بَحْرٍ، فِي مِصْرٍ أَوْ غَيْرِهِ، لَيْلًا أَوْ نَهَارًا وَ يَسْتَوِي فِيهِ الذَّكَرُ وَ الْأُنْثَى.^۳ محارب کسی است که سلاح خود را برهنه کند و یا آن را برای ترساندن مردم و ایجاد فساد بر روی زمین، تجهیز و آماده سازد، در خشکی باشد یا در دریا، در شهر باشد یا در غیر آن، شب باشد یا روز و مرد و زن در آن مساوی هستند.

اما در تعریف باغی، چنانکه گذشت، عباراتی مانند «كُلُّ مَنْ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ غَادِلٍ» آمده است. همانطور که ملاحظه کردیم، در محارب، بحث از برهنه کردن سلاح و یا مجهز شدن به آن و ترساندن مردم و ایجاد فساد و بر روی زمین مطرح است و حال آنکه در تعریف باغی،

۱ - مجمع القوانين جزایی، صفحه ۳۵.

۲ - لعمه، شهید اول، ج ۹، صفحه ۲۹۰.

۳ - تحریر الوسيله، امام خمینی رضوان الله علیه، ج ۴، مترجم، صفحه ۲۳۸.

بحث از خروج عده‌ای است بر امام عادل و عدم تسلیم در برابر احکام و او امر او. پس، از نظر تعریف، فرق بین این دو دسته روشن است.

۲ - کیفر محارب چنانکه در آیه ۳۳ سوره مائده آمده، چهار چیز است و حال آنکه کیفر باغی، تنها جنگیدن با اوست.

۳ - محارب ممکن است یک نفر یا چند نفر و بیشتر باشد، یعنی گاه به یک نفر نیز می‌توانیم عنوان محارب بنهیم چنانکه به یک دسته و گروهی نیز با اجتماع شرایط، محارب گفته شود، اما باغیان دسته جمعی هستند.^۱

۴ - قصد محارب و باغی با هم فرق دارد. مقصود محارب از به دست گرفتن سلاح، ترساندن مردم و افساد بر روی زمین است و حال آنکه هدف اصلی باغی، براندازی حکومت اسلامی و قیام بر ضد شخص حاکم و امام است.

۵ - توبه محارب قبل از دستگیری قبول می‌شود و موجب سقوط حد از اوست (البته حق الناس به عهده او باقی می‌ماند و باید آن را پردازد) ولی بعد از دستگیری، توبه اش قبول نمی‌شود.^۲ اما توبه باغی در صورت ذوقه نبودن و نداشتن تشکیلات و تحزب بعد از اسارت نیز قبول است.^۳

به نظر می‌رسد که علت مطرح نشدن بحث باغی در قوانین جزایی، موارد زیر باشد:

الف - فقه‌های شیعه از شیخ صدوق (متوفی ۳۲۹ هـ) تا مرحوم صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶) مبحث باغی را در کتاب جهاد مطرح کرده‌اند. و می‌دانیم که جهاد یعنی جنگ و قتال با عده‌ای که به صورت مسلحانه در برابر سپاه اسلام قرار گرفته باشند و حال آنکه بحث محارب را در کتاب حدود طرح کرده‌اند.

معلوم است، قوانین جزایی باید به مسائلی پردازد که جنبه قضایی داشته باشد در حالی که مسائل مربوط به جهاد از جمله سیاست خارجی و داخلی اسلام به شمار می‌رود.

۱ - فقه سیاسی، ابوالفضل شکوری، ج ۱، صفحه ۲۳۵.

۲ - تحریر الوسیله، امام خمینی (قدس سره)، بخش حدود.

۳ - فقه سیاسی، شکوری، ج ۱، صفحه ۲۳۵.

ب - شاید به این خاطر بوده که قانونگذاران ما، وقتی به تحقیق پیرامون باغی پرداختند، به این نتیجه رسیدند که بین فقهای شیعه در تعریف باغی اختلاف وجود دارد. این اختلاف اساسی پیرامون کلمه امام است که مراد از کلمه امام کیست، آیا منظور امام معصوم (ع) است یا امام عادل، چنانکه قبلاً گفته شد، بعضی مانند شهید اول و شهید ثانی و مرحوم صاحب جواهر آورده‌اند که مراد، امام معصوم (ع) است. این تردید باعث شد تا آنها احکام باغی را در قوانین جزایی مطرح نکنند، زیرا اگر مراد از امام، امام معصوم (ع) باشد. دیگر در زمان غیبت کبری، باغی نخواهیم داشت.

ج - ممکن است به این علت باشد که منابع اصلی نویسندگان قوانین جزایی کتب فقهی شیعه بوده است و آنان نیز قهراً سراغ کتاب حدود رفته‌اند و در قبل گفته شد که بحث باغی در بخش حدود نیامده است و لذا آنها نیز متعرض این بحث نشده‌اند.

لازم به یادآوری است که رابطه میان باغی و محارب، عام و خاص من وجه است یعنی در بعضی موارد می‌توانیم هر دو عنوان را یکجا بکار ببریم و بگوئیم گروه مورد نظر، هم محارب و هم باغی هستند.

۳ - مجوز برخورد با باغیان در قرآن کریم و سنت معصومین علیهم السلام:

الف - قرآن

از جمله آیاتی که فقها بیش از آیات دیگر در مورد جنگ با باغیان به آن استناد کرده‌اند،

آیه ۹ از سوره حجرات است که خداون می‌فرماید:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَهْبِءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ، فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.»

هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید، و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند، با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد، هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه کنندگان را دوست دارد.

بعضی مانند فاضل مقداد در کتاب «کنزالعرفان فی فقه القرآن» معتقدند که این آیه هیچ

ارتباطی به بحث باغی ندارد، بلکه درباره نزع و درگیری مابین دو طایفه مومن است. وی در این مورد چنین می‌گوید:

«به این آیه بر جنگ با باغیان استدلال شده است و این اشتباه است زیرا باغی کسی است که با تأویل باطل با امام عادل خروج کند و با او محاربه نماید. چنین کسی نزد ما [شیعه] کافر است. زیرا پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی، جنگ با تو، جنگ با من و صلح با تو، صلح با من است.

بنابر این چگونه می‌توان گفت که باغی مؤمن است تا این آیه شامل او شود، با وجود لفظ «بغی» نمی‌توان گفت که مراد، همان باغیانی هستند که میان فقها مشهور است.^۱
خلاصه اشکال فاضل مقداد این است که این آیه، پیرامون نزع دو دسته مؤمن سخن می‌گوید نه دسته‌ای که بر امام عادل خروج کرده باشند زیرا قیام بر ضد امام معصوم (ع) موجب کفر است.

[البته اگر در تعریف باغی معتقد باشیم که مراد از امام، امام معصوم (ع) است] در حالی که نزع میان مؤمنان تنها موجب فسق است نه کفر.
این جواب را می‌توان به این اشکال داد که:

- ۱- مراد از مؤمن در این آیه، مؤمن مجازی^۲ است. یعنی باغیان تا زمانی که دست به خروج نزدند، مؤمن بودند، اکنون به اعتبار ایمان سابق به آنها مؤمن اطلاق شده است.
- ۲- باغیان نسبت به اعتقادات خود مؤمن هستند گرچه اعتقاد آنها بر باطل باشد. بنابر این دو طایفه، شامل باغیان و سپاهیان امام عادل نیز خواهد بود.
- ۳- اگر دفع طایفه مؤمنی که بر طایفه مؤمن دیگر تجاوز کرده است واجب باشد، به طریق

۱- کنزالعرفان فی فقه القرآن، فاضل مقداد سیوری، ج ۱، صفحه ۳۸۶.

۲- استعمال مجاز باید با مناسبت باشد، یکی از آنها مناسبت «ماکان» است یعنی به اعتبار گذشته؛ به عنوان مثال: گاه نان را می‌بینیم و می‌گوییم: به این گندم قسم. یعنی به اعتبار اینکه در گذشته، این نان، گندم بوده است. در آیه بالا، لفظ مؤمن به اعتبار «ماکان» در معنای مجازی خود به کار رفته است، به این اعتبار که باغیان قبل از دست زدن به قیام بر ضد امام، مؤمن بوده‌اند.

اولی^۱ دفع تجاوز طایفه باغی بر امام معصوم (ع) یا امام عادل واجب خواهد بود.

۴ - در حدیثی که به حدیث اسبغ مشهور است از امام صادق (ع) نقل شده که پیامبر اکرم (ص) به پنج شمشیر مبعوث گشتند که شمشیر چهارم، بر ضد اهل بغی بود. در این روایت می‌بینیم که به همین آیه مورد بحث استدلال شده است. بخشی از این حدیث در ذیل می‌آید:

«وَأَمَّا السِّيفُ الْمَكْفُوفُ عَلَى أَهْلِ الْبَغْيِ وَ التَّأْوِيلِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...» فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُفَاتِلُ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا فَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ، فَسَبِّحِ النَّبِيَّ (ص) مَنْ هُوَ، فَقَالَ: خَاصِفُ النَّعْلِ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع)...» انا شمشیری که کنار گذاشته شده، بر ضد اهل بغی و تأویل است، خداوند عز و جل فرمود: «اگر دو طایفه مؤمن به نزاع با یکدیگر پرداختند، بین آنها را صلح دهید...» هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر (ص) فرمود: در میان شما کسی خواهد آمد که بر تأویل می‌جنگد همچنان که من بر تنزیل جنگیدم. از حضرت سؤال شد که او چه کسی است؟ فرمود: خاصف النعل^۲ یعنی علی (ع)^۳.

۵ - همانگونه که در صفحات قبل آمده است، حضرت امام خمینی، درباره تجاوز نظامی صدام ملحد به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، به همین آیه استدلال کرده‌اند.^۴ و صدام را به عنوان باغی معرفی کرده‌اند.

ب - سنت :

۱ - این گونه استدلال را «قیاس اولویت» گویند؛ به عنوان مثال در قرآن کریم آمده است: «... فَلَا تَقُلْ لِهَيْبَتِنَا أُفٍّ...» ۲۳ / اسراء. به پدر و مادر اف نگویید. از این آیه می‌توان اینگونه استفاده کرد: اگر اف گفتن بر پدر و مادر حرام باشد به طریق اولی ضرب و شتم آنها حرام خواهد بود؛ یعنی از حرمت اف گفتن حرمت ضرب و شتم را به دست می‌آوریم.

۲ - خاصیت النعل به معنای شخصی است که کفش را می‌دوزد و بر آن پینه می‌زند که یکی از القاب امیرالمؤمنی (ع) است.

۳ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، صفحه ۱۶.

۴ - سیره معصومین، شهید مطهری، صفحه ۶۸.

از جمله روایتی که در زمینه قتال با باغیان به آن استناد می‌شود. حدیثی است که در کتاب وسائل الشیعه به شرح زیر آمده است:

«عَنْ ابْنِ الْمُغْبِرَةِ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: ذُكِرَتْ الْحَرُورِيَّةُ عِنْدَ عَلِيٍّ (ع)، فَقَالَ: إِنَّ خَرْجُوا عَلِيٍّ إِمَامٌ عَادِلٌ أَوْ جَمَاعَةٌ فَقَاتِلُوهُمْ وَإِنْ خَرْجُوا عَلِيَّ إِمَامٌ جَائِرٌ فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالًا. از ابن مغیره و او از امام جعفر صادق (ع) و او از پدرش نقل کرده که فرمود: از حروریّه^۱ در نزد علی (ع) سخن به میان آمد. آن حضرت فرمود: اگر بر امام عادل یا جماعتی از مسلمانان خروج کنند، با آنها بجنگید و اگر بر ضد امام جائر و ستمگر قیام کنند با آنان نجنگید چرا که برای آنها در این زمینه، سخنی است.

نکته جالب توجه در این روایت آن است که حضرت بین امام عادل و امام جائر فرق قائل شده‌اند و فرموده‌اند، امام معصوم (ع) و امام جائر. لذا بی جهت نیست که بعضی از فقها در تعریف باغی، قید امام عادل آورده‌اند.

همانگونه که در کتابهای تاریخی آمده است، علی (ع) در سال ۳۵ هجری خلافت ظاهری را به دست گرفتند. هنوز چند ماهی (حدود ۵ ماه) نگذشته بود که عده‌ای به ظاهر مسلمان، حضرت را به خود مشغول کردند و تا پایان عمر مبارک آن بزرگوار، نگذاشتند به هدفهای بلندی که در سر داشت نائل شود. از سال ۳۵ تا ۴۰ هجری یعنی مدت چهار سال و هفت ماه، سه دسته به نامهای ناکثین، قاسطین و مارقین با حضرت جنگیدند. چنانکه پیامبر گرامی اسلام (ص) به آن حضرت خبر داده بود که با این سه دسته خواهد جنگید. «سَتُقَاتِلُ بَعْدِي التَّائِبِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ»، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ج ۱ / ص ۲۰۱. یعنی به زودی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهی جنگید. خود آن حضرت در خطبه سوم نهج البلاغه فرمود: «فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَلْتُ طَائِفَةً وَ مَرَقْتُ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ». چون به کار برخاستم، گروهی پیمان بسته، شکستند، و گروهی از جمع دینداران بیرون جستند و گروهی دیگر با ستمکاری دلم را خستند.

۱ - نام دیگر خوارج، حروریّه است زیرا در محلی به نام حروراء، اجتماع کرده بودند. حروریّه، اسم منسوب است.

ناکثین از نکث و در لغت به معنای شکستن و نقض کردن است. به طلحه و زبیر و عایشه که جنگ جمل را به راه انداختند، ناکثین (بیعت شکنان) گفته می‌شود. قاسطین از کلمه قسط به معنای ظلم و ستم است. معاویه و اصحاب او که جنگ صفین را به راه انداختند، معروف به قاسطین (ظالمانی) که با جنگشان در مقابل حضرت (ع)، بر آن بزرگوار، ظلم و ستم روا داشتند. هستند و مارقین از مَرَقَ به معنای از چیزی به سرعت خارج شدن است، به خوارج نهروان که جنگ نهروان را به راه انداختند، مارقین (خارج شدگان از دین) گفته می‌شود. هدف از بیان این مطالب آن است که سیره عملی امیرالمؤمنین (ع) برای ما شیعیان حجت است و جنگ آن حضرت با هر یک از این سه دسته، دلیلی محکم بر واجب بودن جنگ با باغیان است. از آن حضرت در کتابهای روایی از جمله وسائل الشیعه و همچنین در نهج البلاغه مطلبی نقل شده است که اگر به ظاهرش بخواهیم عمل کنیم، باید بگوییم که بعد از آن حضرت، دیگر نمی‌توان با باغیان و خروج کنندگان بر امام جنگید. برای توضیح این نکته، بیان زیر لازم است: آن حضرت در خطبه ۶۱ نهج البلاغه فرمود: «لَا تُفَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي، فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ». بعد از من با خوارج نجنگید، آن کسی که در پی حق است و به خطا می‌رود با کسی که به دنبال باطل است و به آن دست می‌یابد، یکسان نیستند. سید رضی به دنبال این سخن حضرت آورده‌اند که مراد از دسته دوم، معاویه و اصحاب او هستند. مفهوم این سخن حضرت چیست؟ آیا به این معناست که دیگر خوارج سر برون نخواهند کرد؟ یا به این معناست که اگر چه خوارج در آینده دست به شورش زنند، شما با آنها نجنگید، در جواب به این سؤال، می‌توان مطالب زیر را بیان کرد:

۱ - شاید به خاطر این بوده که حضرت می‌دانست خوارج در آینده با امویان به جنگ خواهند پرداخت و خطر بنی‌امیه بیشتر از خوارج خواهد بود، پس با خوارج نجنگید. چنان که در خطبه ۹۳ نهج البلاغه فرمود: «أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ...» همانا، ترسناکترین فتنه‌ها در دیده من، فتنه فرزندان بنی‌امیه است.

۲ - شاید به این جهت بوده که خوارج، به خاطر ظاهر زاهد مآبانه‌ای که داشتند، اگر کسی جز حضرت به جنگ با آنها می‌پرداخت، توان دفاع از خود نداشت چنان که در خطبه ۹۳ فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، فَأَنَا تَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا

وَ اَشْتَدَّ كَلْبُهَا، ای مردم: بعد از آنکه امواج فتنه‌ها در همه جهان گسترده و به آخرین درجه شدت رسیده بود و کسی جرأت نداشت وارد معرکه گردد، این من بودم که چشم فتنه را کور کردم.

۳- احتمال می‌رود حضرت می‌دانست که شیعه در آینده در اقلیت و ضعف خواهد بود. و اگر با این عده کم به جنگ خوارج می‌پرداختند، هم خود و هم خوارج ضعیف می‌گشتند و بنی‌امیه و حکام جور، از این فرصت به دست آمده، به نفع خود بهره‌ها می‌جستند. دلیل این مطلب آن است که به عنوان مثال در عصر امام مجتبی (ع)، معاویه طی نامه‌ای از آن حضرت که در بین راه کوفه به مدینه بود، دعوت می‌کند که به جنگ با خوارج بپردازد. امام دعوت او را رد کرد. و به او چنین می‌نویسد: لَوْ اَثَرْتُ اَنْ اُقَاتِلَ اَهْلَ الْقِبْلَةِ لَبَدَأْتُ بِقَسَائِكَ، اگر می‌خواستم با اهل قبله (مسلمانان) بجنگم اول از همه، با تو به جنگ می‌پرداختم.^۱

گذشته از همه این مباحث، همانگونه که می‌دانیم، نواب عاظمه حضرت ولی عصر (عج) در زمان غیبت آن حضرت، با وجود آماده بودن شرایط، می‌توانند حکومت را به دست گیرند و آن وظایفی که ائمه (ع) در اجرای احکام اسلامی داشتند، اینان نیز خواهند داشت.

چنان که حضرت امام خمینی (رضوان الله علیه) در کتاب ارزشمند تحریر الوسيله آورده است: «فِي عَصْرِ غَيْبَةِ وَلِيِّ الْأَمْرِ وَ سُلْطَانِ الْعَصْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ الشَّرِيفَ يَقُومُ نُوَابُهُ الْعَامَّةُ - وَ هُمْ الْفُقَهَاءُ الْجَامِعُونَ لِشُرَاطِطِ الْفَتْوَى وَالْقَضَاءِ - مَقَامَهُ فِي إِجْرَاءِ السِّيَاسَاتِ وَ سَائِرِ مَا لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا الْبَدَأَةُ بِالْجِهَادِ»^۲.

۱ - با استفاده از مقاله‌ای پیرامون خوارج از حجة الاسلام جعفر مرتضی عاملی.

۲ - در زمان غیبت، در تمام اموری که امام معصوم (ع) در آنها حق ولایت دارد، فقیه ولایت دارد و از جمله آنهاست: خمس [چه سهم امام باشد و چه سهم سادات]، انفال و آنچه که بدون لشکرکشی به دست مسلمانان رسیده و به «فی» موسوم است. نتیجه آنچه ذکر کردیم این است که تمام اختیاراتی که امام علیه السلام دارد فقیه نیز داراست مگر دلیلی شرعی اقامه شود جایی بر اینکه فلان اختیار و حق ولایت امام علیه السلام به جهت حکومت ظاهری او نیست، بلکه به شخص امام مربوط می‌شود که به سبب مقام معنوی او به وی اختصاص یافته است، و با دلیلی اقامه شود که فلان موضوع، گر چه مربوط به مسایل حکومت و ولایت

زمان غیبت ولی امر و سلطان عصر (عج) توّاب عام - یعنی قههایی که شرایط فتوا دادن و قضاوت کردن را دارا هستند - به جای آن حضرت، به اجرای احکام و فرمانهای الهی و همه آنچه که برای امام معصوم (ع) بوده، می پردازند، مگر جهاد ابتدایی.

تقرراً همان گونه که جهاد با کسانی که بر ضدّ ائمه معصومین (ع) قیام می کردند، واجب بود، جهاد با آنان که در عصر غیبت بر ضدّ امام عادل، دست به قیام می زنند نیز واجب خواهد بود؛ به عبارت دیگر، اگر دستمان از آیات و روایاتی که در این زمینه به آنها استدلال شده، کوتاه شود، بهترین مجوّز برای برخورد با باغیان، همان دفاع از حریم اسلام و دولت اسلامی خواهد بود. در این باره، صاحب کشف الغطاء، در بحث جهاد آورده است: «اطاعت چنین امامی بر مسلمانان واجب است، همچنان که اطاعت از مجتهدان در احکام واجب است، و هر کس از فرمان چنین کس سرپیچی کند، از فرمان امام معصوم (ع) سرپیچی کرده است.»^۲

۴ - احکام بغاة

در کتابهای فقهی عالمان شیعه و اهل سنت در این باره مطالبی آمده که بعضی مانند صاحب جواهر الکلام از فقیهان شیعه و ابن قدامه حنبلی در مغنی بطور مبسوط، این احکام را یاد آور شده و بعضی از احکامی را که پیرامون بغاة در کتابهای فقهی شیعه و اهل سنت مطرح شده، یاد آور می شویم:

الف - دیدگاه عالمان شیعه:

۱ - تنها به امر امام می توان با باغیان جنگید. چنان که شیخ طوسی در نهاییه / ص ۳۱۹ آورده است: «وَلَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ قِتَالُ أَهْلِ الْبَغْيِ إِلَّا بِأَمْرِ الْأِمَامِ». یعنی جنگ با اهل بغی، تنها به

ظاهری بر جامعه اسلامی است، لکن مخصوص شخص امام علیه السلام است و شامل دیگران نمی شود، همچون دستور به جهاد غیر دفاعی که بین فقها مشهور است، هر چند این مسأله نیز، خود جای بحث و تأمل بسیار دارد. از کتاب البیع حضرت امام خمینی، مترجم، صفحه ۷۷، چاپ وزارت ارشاد.

۳ - تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۸۲، مسأله ۲.

۴ - به نقل از فقه سیاسی در اسلام، محمد صالح الظالمی، ترجمه رضا رجب زاده، ص ۳۹.

امر امام و دستور او جایز است.

۲- در صورت دستور امام، جنگ با باغیان، مانند جهاد با مشرکان، واجب کفایی است، مگر آنکه شخصاً عده‌ای را تعیین کند که در آن صورت، بر آنها، واجب عینی خواهد بود.

۳- فرار و ترک چنین جنگی، گناه کبیره است.

۴- جهاد با باغیان، زمانی به پایان می‌رسد که به فرمان خداوند گردن نهند.

۵- اگر باغیان، دارای فتنه و تشکیلات باشند، کشتن اسیران و مجروحان آنها و تعقیب فراریهایشان جایز خواهد بود چنان‌که سیره عملی حضرت علی (ع) در جنگ صفین چنین بوده است. اما اگر دارای تشکیلات نباشند، مجروحان و اسیران آنان به قتل نمی‌رسند و فراریهایشان تعقیب نمی‌شوند چنان‌که علی (ع) با اهل جمل و نهرآوان به این صورت عمل کرده بود.

در جلد ۶ و سائل الشیعه / ص ۵۴، روایتی به همین مضمون آمده است: «عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الطَّائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِخْدَاهُمَا بِأَغْيَةِ وَالْأَخْرَى غَادِلَةً، فَهَزَمَتِ الْغَادِلَةَ الْبَاغِيَّةَ. قَالَ: لَيْسَ لِأَهْلِ الْعَدْلِ أَنْ يَتَّبِعُوا مُدْبِرًا وَلَا يُجَهِّزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا يَقْتُلُوا أُسْبِرًا، وَهَذَا إِذَا لَمْ يَتَّبِعْ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ أَحَدًا وَ لَمْ يَكُنْ فِتْنَةً يَزْجَعُونَ إِلَيْهَا، فَإِذَا كَانَتْ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَزْجَعُونَ إِلَيْهَا فَإِنَّ أُسْبِرَهُمْ يَقْتُلُ وَ مُدْبِرَهُمْ يَتَّبِعُ وَ جَرِيحَهُمْ يُجَهِّزُ عَلَيْهِ.»

حنص بن غیاث گوید: از امام صادق (ع) از دو طایفه مؤمن که یکی باغی و دیگری عادل است و به جنگ با یکدیگر پرداختند و دسته عادل، دسته باغی را شکست داده و مغلوب ساخته است، سؤال کردم. فرمود: بر دسته عادل جایز نیست که فراری را تعقیب کرده و مجروح و اسیر را به قتل رسانند. این (حکم) در زمانی است که از اهل بغی هیچ فردی باقی نماند و دارای دسته و تشکیلاتی نباشند که به آنها مراجعه کنند. اما اگر دارای دسته‌ای باشند که به آن دسته مراجعه کنند، اسیر آنها به قتل می‌رسد، فراری آنان تعقیب می‌شود و مجروحانشان نیز کشته می‌گردند.

در روایت دیگری، امام هادی (ع) در جواب به سؤالات یحیی بن اکثم چنین فرمود: اینکه گفتمی علی (ع) در جنگ صفین، هم آنها که می‌جنگیدند و هم آنها که فرار می‌کردند، هر دو را به قتل رساند و مجروحانشان را کشت، اما در جنگ جمل، فراریها را تعقیب نکرد،

مجروحانشان را به قتل نرساند و فرمود: هر کس سلاح بر زمین گذارد و به خانه خود رود در آمان است، به این جهت بوده که رهبران جمل (طلحه و زبیر) کشته شده بودند و دیگر تشکیلاتی برای آنها باقی نمانده بود تا دوباره بتوانند تجدید قوا کنند بلکه به منازل خود بازگشتند، حضرت نیز از تعقیب آنها دست کشید. اما اهل صفین دارای دسته و تشکیلاتی بودند و رهبری به نام معاویه داشتند که آنها را به سلاح و نیزه و تیر و شمشیر تجهیز می‌کرد و برایشان مستمری قرار داده بود، خانه و کاشانه‌شان را آماده می‌ساخت، به ملاقات مریضشان می‌رفت، به مداوای مجروحانشان می‌پرداخت و برای پیاده‌گان، مژگب تهیه می‌کرد و آنانی را که سلاح خود را در جنگ از دست داده بودند، تجهیز می‌کرد و دوباره به میدان جنگ می‌فرستاد. بنابر این، دو گروه با هم مساوی نبودند و حکم آنها با هم فرق داشت.

۶- سربازانی که به همراه امام عادل با باغیان می‌جنگند اگر کشته می‌شوند، شهیدند و غسل و کفن ندارند، بلکه تنها بر آنها، نماز گزارده می‌شود.

۷- به اسارت در آوردن فرزندان باغیان جایز نیست، حتی آن فرزندان که بعد از باغی شدنشان به دنیا می‌آیند.

۸- زنانشان به تملک در نمی‌آیند. *بوم انانی و مطاعات فرنگی*

۹- تملک اموال آنها که در خارج میدان جنگ است چه منقول مانند تجهیزات و چه غیر منقول مانند زمین و خانه جایز نیست. *بوم انانی و مطاعات فرنگی*

۱۰- در مورد به غنیمت گرفتن اموالی که در میدان جنگ دارند از قبیل تجهیزات نظامی و غیره دو نظر وجود دارد:

الف - عده‌ای چون سید مرتضی و ابی ادریس و شهید در دروس معتقدند حتی اموالی که در میدان جنگ دارند، جایز نیست به غنیمت گرفته شود.

ب - بعضی مانند ابن عقیل عمانی، ابن جنید اسکافی، شیخ طوسی، شهید ثانی و محقق کرکی و محقق حلّی به غنیمت گرفتن اموالشان را که در میدان جنگ آورده‌اند، جایز می‌دانند و معتقدند که باید بین رزمندگان تقسیم شود.

۱۱ - آنچه از اموال آنها مانند سلاح و غیره در حال جنگ تلف گردد، باعث ضمانت نمی‌شود. اما اگر باغی، چیزی از امام عادل، یا تابعین او را (اگر چه کافر ذمی باشند) تلف کند،

ضامن است، چه مالی باشد و چه جانی.

۱۲- بر امام جایز است در صورتی که ضرورت ایجاب کند، از کفار اهل ذمه برای جنگ با باغیان کمک بگیرد.

۱۳- اگر باغیان، از کودکان و زنان و مانند آنها، به عنوان «ثُرُس»^۱ استفاده کنند و تنها راه دستیابی به آنان، کشتن ثُرُس باشد، به قتل خواهند رسید، زیرا جنگ و قتال با باغیان، بر حرمت قتل زنان و کودکان ترجیح دارد.

۱۴- درباره غسل و کفن مقتولان آنها در میدان جنگ، میان فقیهان شیعه اختلاف وجود دارد. مبنای این اختلاف به کفر و یا عدم کفر آنها بر می‌گردد. آنهایی که به کفرشان فتوا داده‌اند، غسل و کفن و نماز بر آنها را جایز ندانسته و آنان که به کفرشان فتوا نداده‌اند، گفته‌اند که باید آنها را غسل داد و کفن کرد و بر آنان نماز گزارد. چنان که شیخ طوسی در کتاب خلاف و مبسوط این دو نظر را ابراز کرده است.^۲

حضرت امام خمینی (رضوان الله علیه) در جلد اول تحریر الوسیله، صفحه ۱۰۶ آورده است: «وَأَمَّا التَّوَابِعُ وَالْخَوَارِجُ لَعْنَتُهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَهُمَا نَجِسَانٌ مِنْ غَيْرِ تَوَقُّفٍ ذَلِكُمْ عَلَى جُهْدٍ هِنَا الرَّاجِعُ إِلَى إِنْكَارِ الرِّسَالَةِ...»

و اما ناصبی‌ها (که با امام امیرالمؤمنین علی (ع) دشمنی می‌کنند و به آن جناب ناسزا می‌گویند) و خوارج، که خداوند متعال هر دو طائفه را لعنت کند، نجسند چه اینکه چیزی از

۱- ثُرُس، در لغت به معنای سهر است اما در اینجا به این معناست که بغا، عده‌ای از زنان، کودکان، دیوانگان و مانند آنها را که به قتل رساندندشان در جنگ جایز نیست سهر خود قرار دهند تا از این رهگذر جان خود را حفظ کنند. اگر ضرورت اقتضا کند، کشتن آنها جایز است به عنوان مثال، وضعیت به گونه‌ای باشد که پیروزی و غلبه بر بغا و تنها راه دست یافتن بر آنها، منوط به کشتن ترس باشد، شهید ثانی در شرح لمعه آورده است: اگر آنانی که ترس قرار گرفته‌اند، مسلمان باشند تا آنجا که ممکن است، از کشتن آنها ممانعت به عمل می‌آید و در صورتی که هیچ چاره‌ای جز آن نباشد، کشته خواهند شد و بر قاتلان آنها، قصاص و دیه نخواهد بود بلکه فقط باید کفار دهند.

ضرورت اسلام را انکار کنند و برگشت انکارشان به انکار رسالت باشد یا نه.

در بین فقیهان شیعه ابو جعفر علی بن حمزه طوسی، در کتاب ارزشمند خود، الوسيلة الی نیل الفضیله «تقسیم‌بندی جالبی از باغیان به دست داده که قابل توجه است. او می‌گوید: جنگ و جهاد با باغیان، یعنی آنان که بر امام عادل خروج کرده‌اند، به سه بخش تقسیم می‌شود: ۱ - واجب ۲ - جایز ۳ - حرام.

در صورتی قتال با آنها واجب است که چهار شرط زیر جمع شده باشد:

الف - از قدرت و توان بالایی برخوردار باشند و تنها از طریق جنگ بتوان آنها را در هم پاشید و پراکنده کرد.

ب - از سلطه امام خارج شده و از او جدا گردند، چه در داخل بلاد اسلامی باشد یا خارج آن.

ج - جدایی آنها از امام، بر اساس تأویلی باشد که به گمان خودشان، جایز و درست است، اما گر بر اساس تأویلی نادرست و باطل باشد، حکم محارب خواهند داشت.

د - امام، آنها را به جنگ فراخوانده باشد.

در صورتی جهاد با آنان جایز است که دفاع از جان در بین باشد و مورد سوّم (حرمت) در

جایی است که تحت سلطه امام باشد و از توان و قدرت آن چنانی برخوردار نباشد!

دیدگاه اهل سنت پیروان بَغی

از آنجا که دانشمندان سنی مذهب معتقدند، هر کس که با زور و قدرت بتواند به حکومت برسد، ولی امر بوده و اطاعت از او واجب است، چه مؤمن باشد و چه فاجر و فاسق، قهراً در تعریف بغی، نکاتی آورده‌اند که در فقه شیعه وجود ندارد. زیرا امام به نظر آنان، گاه علی علیه السلام است و گاه خلفای جور اموی و عباسی. هر دو مفترض الطاعة هستند و در هر دو صورت خروج بر آنها را مصداق بغی قلمداد می‌کنند. اما در مذهب شیعه، به هر خروجی، بغی گفته نمی‌شود، بلکه خروج و قیامی را مصداق بغی معرفی می‌کنند که بر ضد امام معصوم علیه السلام یا امام عادل باشد.

دانشمندان اهل سنت برای اثبات این مطلب که اطاعت از ولی امر، چه فاسق و فاجر و چه مؤمن واجب است، به روایاتی تمسک جسته‌اند که اکثر قریب به اتفاق آنها جعلی بوده و بعضی، سلسله سند آنها قابل خدشه است به عبارت دیگر، ضعیف‌السند هستند، که در هر دو صورت، از درجه اعتبار ساقطند. اینکه به دو نمونه از روایاتی که در این زمینه آورده‌اند اشاره می‌کنیم:

۱- ابن عباس از پیامبر گرامی اسلام (ص) روایت کرده است که فرمود: مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرٍ وَ شَيْئاً يُكْرِهُهُ فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا فَمَاتَ فَمَيْتُهُ جَاهِلِيَّةٌ.^۱ هر کس از امیر و حاکم خود چیزی ببیند که ناخشنود گردد، باید صبر را پیشه خود سازد، چرا که هر کس به اندازه یک وجب از جماعت مسلمین جدا شود، به مرگ جاهلیت از دنیا می‌رود.

۲- از حدیقه بن یمان روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: «يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ يَهْدَائِي وَلَا يَسْتَتُونَ بِسُنَّتِي، وَ سَيَقُومُ فِيكُمْ رِخَالٌ قُلُوبُهُمْ، قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسِ قَالَ، قُلْتُ كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ، قَالَ: تَسْمَعُ وَ تُطِيعُ وَإِنْ صَرَبَ ظَهْرَكَ وَ أَخَذَ مَا لَكَ فَاسْمَعْ وَ اطِيع.»^۲ بعد از من امامان و حاکمانی می‌آیند که به هدایت من راه نیافته‌اند و به سنت من عمل نمی‌کنند، به زودی در میان شما مردانی خواهند آمد که قلوبشان، قلوب شیاطین در قالب انسانهاست، به حضرت عرض کردم: اگر آن زمان را درک کردم، چه کنم و وظیفه من چیست؟ فرمود: حرف شنوی داشته باش و اطاعت کن و اگر بر پشت تو تازیانه زنند و مال تو را به غارت برند، باز حرف شنوی داشته باشد و اطاعت کن.

از جمله نصوص قرآنی که در این زمینه به آن استناد کرده‌اند آیه ۹ از سوره حجرات است که در فقه شیعه هم مورد بحث قرار گرفته است که در اول این مقاله آمده است.

تعریف فقهی بغی میان مذاهب چهارگانه اهل سنت

۱- شافعیها در تعریف بغی گفته‌اند: «هُوَ خُرُجُ جَمَاعَةٍ ذَاتِ شَوْكَةٍ وَ رَئِيسٍ مُطَاعٍ عَنِ طَاعَةِ

۱- الشریع الجنایی الاسلامی، عبدالقادر عوده، ج ۲، ص ۶۷۲.

۲- الشریع الجنایی الاسلامی، عبدالقادر عوده، ج ۲، ص ۶۷۲.

الإمام يتأويل فأسيد، خارج شدن جماعتی (که از قدرت و شوکت برخوردار بوده و دارای رئیس مطاعی هستند) از اطاعت امام با تأویل باطلی و در تعریف باغی آورده‌اند:

«هُمُ الْمُسْلِمُونَ مُخَالِفُوا الْإِمَامَ بِخُرُوجِ عَلَيْهِ وَ تَرْكِ الْإِيقَادِ لَهُ أَوْ مَنَعَ حَقَّ تَوَجُّهِ عَلَيْهِمْ بِشَرْطِ شَوْكَةِ لَهُمْ وَ تَأْوِيلِ وَ مُطَاعٍ فِيهِمْ أَوْ هُمُ الْخَارِجُونَ عَنِ الطَّاعَةِ بِتَأْوِيلِ فَايَسِدٍ لَا يَنْقَطِعُ بِفَسَادِهِ إِنْ كَانَ لَهُمْ شَوْكَةٌ بِكَثْرَةِ أَوْ قُوَّةٍ وَ فِيهِمْ مُطَاعٌ». باغی، به مسلمانان مخالف امام گفته می‌شود که بر او خروج کرده و از انقیاد او به در آمده و از حقی که به گردن دارند، سرباز می‌زنند، به شرطی که از شوکت و قدرتی برخوردار بوده و دارای تأویل باشند و در میان خود از شخصی اطاعت کنند. یا اینکه به خارج شوندگان از اطاعت امام گویند که از تأویل فاسدی برخوردار بوده که یقین به بطلان آن وجود نداشته باشد، به شرطی که از جهت کثرت افراد و نیرو، از عظمت و شوکتی برخوردار باشند و شخصی در میان آنها باشد که از وی اطاعت کنند.

۲ - حنبلیها گویند: هُمُ الْخَارِجُونَ عَنِ إِمَامٍ وَلَوْ غَيْرَ عَدَلٍ بِتَأْوِيلِ سَائِعٍ وَ لَهُمْ شَوْكَةٌ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ مُطَاعٌ. باغیان، خارج شوندگان از اطاعت امامند اگر چه آن امام، عادل نباشد، با تأویل جایز، و دارای شوکت و قدرتی هستند اگر چه شخصی مطاعی در بین آنها نباشد.

۳ - مالکیها در تعریف باغی گویند: «هُوَ الْأَمْتِنَاعُ عَنِ طَاعَةِ مَنْ تَبَيَّنَتْ إِمَامَتُهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ بِمُغَالَبَتِهِ وَ لَوْ تَأْوِيلًا». باغی، یعنی سرپیچی از اطاعت کسی که امامت او ثابت شده است در غیر معصیت به قصد غلبه و برتری بر او، اگر چه بر اساس تأویل باشد و در مورد باغی گویند: «هُمُ فِرْقَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ خَالَفَتْ؛ الْإِمَامَ الْأَعْظَمَ أَوْ نَائِبَهُ لِمَنْعِ حَقِّ وَ جَبَّ عَلَيْهَا أَوْ لِحَلْفِهِ». آنها فرقه‌ای از مسلمانان هستند با امام اعظم یا نائب او به مخالفت برمی‌خیزند به این دلیل که از ادای حقی که به گردن دارند سرباز می‌زنند.

۴ - حنفیها در تعریف باغی آورده‌اند: «هُوَ الْخُرُوجُ عَنِ طَاعَةِ إِمَامٍ الْحَقِّ بِغَيْرِ حَقٍّ». باغی، یعنی به ناحق، بر امام حق خروج کردن، و در تعریف باغی گفته‌اند: «وَالْبَاغِي، هُوَ الْخَارِجُ عَنِ طَاعَةِ إِمَامٍ الْحَقِّ بِغَيْرِ حَقٍّ». باغی کسی است که به ناحق بر امام به حق، خروج کند.

با توجه به این تعریفها، مذاهب چهارگانه اهل سنت، در ارکان اصلی باغی اختلافی ندارند بلکه اختلاف، آنها در شروطی است که باید در باغیان فراهم آید. از بین این چهار تعریف، می‌توان به یک تعریف جامعی رسید که دیدگاه هر چهار مذهب را تأمین کند و آن این است

که بگویم: «الْبَغِيُّ هُوَ الْخُرُوجُ عَلَى الْأَمَامِ مُغَالَبَةً»، بغی عبارت است از خروج بر امام با غلبه و قدرت.

ارکان اصلی بغی در این تعریفها سه امر است: ۱- خروج باید بر ضد امام باشد. ۲- خروج به قصد غلبه و تفوق و سیطره بر امام باشد. ۳- قصد جنایی در بین باشد.^۱

احکام باغیان از دیدگاه ماوردی^(۲)

ابوالحسن بصری بغدادی معروف به ماوردی در کتاب خود به نام «احکام سلطانی» بخشی را به باغی اختصاص داده که به شرح زیر است:

اگر طایفه‌ای از مسلمانان باغی شوند و به مخالفت با رأی جماعت مسلمین برخیزند و با مذهب جدیدی که بدعت‌گذاری کرده‌اند از مسلمانان جدا شوند در این صورت:

۱- اگر از اطاعت امام خارج نشوند و در محل و منطقه معینی گرد هم نیایند بلکه در جاهای مختلف پراکنده بوده و تحت سلطه حکومت باشند، به حال خود واگذاشته می‌شوند و به جنگ با آنها دست یازیده نمی‌شود بلکه در احکام الهی و حقوق و حدود، همانند سایر مسلمین با آنها رفتار می‌شود.

عده‌ای از خوارج به مخالفت با حضرت علی (ع) پرداختند. حضرت بر بالای منبر بودند که یکی از آنها سخن به اعتراض گشود و گفت: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». حضرت در جواب فرمود: «كَلِمَةٌ حَتَّىٰ أُرِيدَ بِهَا بَاطِلٌ لَكُمْ عَلَيْنَا ثَلَاثٌ لَا تَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فِيهَا اسْمَ اللَّهِ. وَلَا تَبْدُكُمْ بِقِتَالٍ، وَلَا تَمْنَعُكُمْ الْفِيءُ، مَا ذَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعْنَاهُ». این سخن، سخن حقی است اما آنچه که از آن قصد شده، باطل است. شما برگردن ما سه حق دارید: ۱- شما را از وارد شدن در مساجد که نام خدا را در آن یاد کنید باز نمی‌دارم. ۲- من شروع کننده جنگ با شما نخواهم بود. ۳- شما را از فیه باز نمی‌دارم. این همه، تا زمانی است که همراه با ما و تحت امر ما باشید.

۲- اگر اعتقاد خود را آشکار کنند و در عین حال با اهل عدل مختلط باشند، امام، فساد

۱- التشریح الجنایی الاسلامی، ج ۲، ص ۶۷۳ و ۶۷۴

۲- ماوردی، شافعی مذهب است، به نقل از المنجد

اعتقاد آنها و بطلان بدعتی را که ایجاد کرده‌اند برایشان روشن می‌کند تا به اعتقاد راستین باز گردند و با جماعت مسلمین همراه شوند. بر امام رواست، آنهايي را که متظاهر به فسادند، از باب تأديب و بازداشتن از استمرار، تعزیر کند و نباید از مقدار تعزیر تجاوز نماید یعنی از به قتل رساندن آنها و اجرای حدود الهی دست کشد. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَخْذِ ثَلَاثٍ: كُفْرٍ بَعْدَ إِيمَانٍ، أَوْ زِنًا بَعْدَ إِحْضَانٍ، أَوْ قَتْلِ نَفْسٍ بِغَيْرِ نَفْسٍ». خون شخص مسلمان تنها در سه صورت، حلال است: ۱ - مسلمانی، کافر شود ۲ - در صورتی که مرتکب زناي محصنه شود. ۳ - در صورت ارتکاب قتل عمد.

۳ - اگر طایفه باغی، از اهل عدل جداگشته و در محلّ مشخصی استقرار یابند، در این صورت اگر از اجرای حقیّ جلوگیری نکرده و از اطاعت امام خارج نگردند تا زمانی که بر اطاعت امام باقی‌اند و حقیّی که برگردن دارند ادا کنند، با آنها جنگ نخواهد شد. چنان که طایفه‌ای از خوارج در نهروان از سپاه حضرت علی (ع) جداگشتند. حضرت کارگزاری را بر آنها گماشت. خوارج مدّتی بر اطاعت او باقی بودند و کارگزار حضرت نیز به صلح و آشتی با آنها رفتار می‌کرد تا اینکه خوارج، عامل حضرت را به شهادت رساندند. آن بزرگوار نزد آنها نماینده‌ای فرستاد و از آنان خواست تا قاتلش را تسلیم امام کنند. اما امتناع کردند و در جواب گفتند: همه ما قاتل او هستیم. فرمود: پس آماده جنگ شوید. حضرت به سراغ آنها رفت و بیشتر آنها را به قتل رساند.

۴ - اما اگر این گروه باغی، از اطاعت امام خارج شوند و از ادای حقوقی که برگردن دارند سرباز زنند و در جمع آوری اموال بطور مستقل عمل کنند و خود، احکام را اجرا کنند در این صورت:

۱ - اگر امامی و فرماندهی برای خود تعیین و نصب نکنند، اموالی را که از مردم اخذ کرده‌اند، غصب خواهد بود و ذمّه آنان که اموال خود را به آنها داده‌اند [به عنوان زکاة و غیره] بری نخواهد شد و همه احکامی که اجرا کرده‌اند، مردود خواهد بود و حقیّی با آن ثابت نخواهد شد و همه احکامی که اجرا کرده‌اند، مردود خواهد بود و حقیّی با آن ثابت نخواهد شد.

۲ - اما اگر امامی و رهبری برای خود منصوب کنند و با سخن او، اموال را جمع آوری کنند

و با دستور او احکام را جاری سازند، در چنین صورتی، احکام جاری شده، مردود نخواهد بود و اموالی که اخذ کرده‌اند، مطالبه نخواهد شد.

به هر حال در هر یک از این دو صورت، با آنها جنگ خواهد شد تا دست از جدایی و تفرقه برداشته و به اطاعت امام برگردند. چنان که خداوند در قرآن کریم فرمود: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...» حجرات / ۹

ماوردی، فرقه‌هایی که بین جنگ با باغیان و قتال با مشرکان و مرتدین وجود دارد، به شرح زیر بیان می‌دارد:

۱ - هدف از جنگ باغیان، بازداشتن آنهاست اما در جنگ با مشرکان، مرتدین، کشتن آنهاست.

۲ - در برخورد با باغیان، تنها با آنان که پیش رو هستند، جنگ می‌شود و از جنگ با فراریها ممانعت به عمل می‌آید و حال آنکه در قتال با مرتدین و مشرکان، چه آنها که پیش رو هستند و چه آنها که فرار کرده‌اند، هر دو گروه، جنگ می‌شود.

۳ - مجروحان باغیان کشته نمی‌شوند، اما به قتل رساندن مجروحان مشرکان و مرتدین در حین جنگ جایز است؛ چنان که حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل، مجروحان را به قتل نرساند و فراریها را تعقیب نکرد.

۴ - باغیانی که به اسارت گرفته می‌شوند، به قتل نمی‌رسند ولی کشتن اسیران مشرکان و مرتدین در حین جنگ جایز است. همچنین رعایت حال اسیران باغیان می‌شود بدین معنا که اگر به اسیری ایمن باشیم که دیگر به دسته خود بر نمی‌گردد، آزادش می‌کنیم اما درباره اسیری که از بازگشت او به دست‌اش ایمنی نداریم، حبس می‌کنیم تا جنگ به نتیجه برسد، پس آزاد می‌شود و بعد از پایان جنگ حبسش جایز نیست.

۵ - اموال باغیان، به غنیمت، و فرزندانشان به اسارت گرفته نمی‌شوند.

۶ - در جنگ باغیان از مشرک معاهد و کافر ذمی کمک گرفته نمی‌شود اگر چه در جنگ با مشرکان و مرتدین، از مشرک معاهد و کافر ذمی کمک گرفتن جایز است.

۷ - در جنگ با باغیان آتش بس وجود ندارد بنابراین اگر آتش بسی برقرار شود، الزامی در

رعایت آن نخواهد بود.^۱

خلاصه:

اگر در محدوده مملکت اسلامی، غائله‌ای به پا شود و یا اینکه توسط یکی از کشورهای اسلامی (که سران آنها به نام اسلام بر ملل این کشورها حکومت می‌کنند) جنگی و هجومی بر ضد حکومت اسلامی انجام شود، به فتوای همه فقیهان شیعه، دفاع در برابر چنین هجومی واجب است و بر همه مردم از زن و مرد و پیر و جوان (هر کس به اندازه توانایی خود) واجب است به دفاع برخیزند. این گروه مهاجم و یا کشور حمله کننده، اگر خصوصياتی که در صفحات قبل برای باغی برشمرديم دارا باشند، مصداق واقعی باغی هستند و نحوه برخورد با آنها به همان گونه‌ای است که علی علیه السلام با سه طایفه ناکثین و قاسطین و مارقین انجام دادند. نمونه این گونه برخورد را در دوران پرفراز و نشیب انقلاب اسلامی می‌توان ملاحظه کرد؛ به عنوان مثال جریان غائله پاره و سنج در سال ۱۳۵۸، جنگ تحمیلی استکبار جهانی توسط دست‌نشانده خود، صدام ملحد، بر علیه جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۹ و حمله منافقین با پشتیبانی استکبار جهانی و ارتش بعث عراق در سال ۱۳۶۷ (که قصد رسیدن به تهران را در سر داشتند و در حمله مرصاد توسط رزمندگان اسلام سرکوب شدند)، همه از مصداقهای باغیان هستند. همانطور که در گذشته یادآور شدیم از آنجا که باغیان به دو دسته دارای تشکیلات و عقبه و بدون تشکیلات و عقبه تقسیم می‌شوند و برخورد با هر یک از این دو دسته با هم فرق دارد، غائله‌هایی که در دوران ۱۴ ساله انقلاب اسلامی توسط دشمنان اسلام پیا شد، جز جنگ تحمیلی، همه از قسم دوم به شمار می‌آیند و هدف برخورد با آنان، متفرق کردن و در هم پاشیدن آنهاست. اما جنگ تحمیلی دولت بعث عراق علیه جمهوری اسلامی ایران از قسم اول به شمار می‌رود چرا که این جنگ را حکومتی اداره می‌کرد که دارای ارتش و تجهیزات آن چنانی و تشکیلات و سازماندهی خاصی بود همانند آنچه که در صفین توسط حکومت معاویه در مقابل لشکر علی علیه السلام به وقوع پیوست.

والسلام

فهرست و ماخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- اصول کافی، کلینی.
- ۳- مجمع البحرین، طریحی.
- ۴- کتّاف اصطلاحات الفنون، تهانوی.
- ۵- نهایه، ابن النیر.
- ۶- المعجم الوسيط.
- ۷- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی.
- ۸- تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان.
- ۹- ینایع الفقیهیه.
- ۱۰- قواعد الاحکام، علامه حلی.
- ۱۱- تبصرة المتعلمین، علامه حلی.
- ۱۲- شرح لمعه، شهید ثانی.
- ۱۳- شرایع الاسلام، محقق حلی.
- ۱۴- لغت نامه دهخدا.
- ۱۵- مجمع القوانين جزایی.
- ۱۶- تحریر الوسیله، حضرت امام خمینی (قدس سره).
- ۱۷- فقه سیاسی، ابوالفضل شکوری.
- ۱۸- فقه سیاسی، محمدالصالح الظالمی، ترجمه رضا رجبزاده.
- ۱۹- شرح فتح القدر، ابن همام حنفی.
- ۲۰- کنز العرفان فی فقه القرآن، فاضل مقداد.
- ۲۱- وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی.
- ۲۲- سیره معصومین، شهید مطهری.
- ۲۳- نهج البلاغه.
- ۲۴- مقاله ای از حجة الاسلام آقای جعفر مرتضی عاملی.
- ۲۵- دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، منتظری.
- ۲۶- ترجمه البیع، حضرت امام خمینی (قدس سره).
- ۲۷- الجوامع الفقیهیه.
- ۲۸- التشریح الجنایی الاسلامی، عبدالقادر عوده.
- ۲۹- احکام سلطانیة، ماوردی.
- ۳۰- صحیفة نور.
- ۳۱- رساله بغاة، سید مهدی خاموشی.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی